



کشف الأسرار و عده الأبرار معروف بتفسیر خواجه عبدالله انصاری. ابوالفضل رشیدالدین المیبدی.

فارسی و ادبیات انسانی آن به شمار می آیند و از نظر گاه عناصر قاموسی و نکته های دستوری و سبک شناسی و ویژگی های زبانی و زبان شناسی و لغوی و ... بی اندازه با اهمیت و قابل اعتنا هستند؛ تا بدانجا که همانند متون مهم و دست اول ادبی، در تحقیقات پژوهشگران زبان و ادبیات ما می توانند مورد استناد و بررسی قرار گیرند. متأسفانه از این دست کتابها در تدوین و تألیف کتابهای درسی، جز بندرت استفاده نمی شود که از این حیث باید گفت: دریغا و بسیار بار دریغا!

سخن دیگر اینکه سخنان بزرگترین پیامبر خدا (ص) که ترجمه شده اند و نیز گردانیده گفته های امیر گروندگان (ع) و نیز ترجمه کتابهای مهم حدیث و کتب فقه همان خصوصیتهایی را دارا می باشند که ترجمه ها و تفسیرهای بی همال قرآنی دارند. علی الظاهر یکی از دلایل این امر، باید چنین باشد که تا

## گشت و گذار در

## کشف الاسرار

علی محمد هنر

یکی از پاینده ترین و ارزشمندترین گنجینه های زبان و ادب فارسی، ترجمه ها و تفسیرهایی است که در طی قرنها، به دست همت بندگان پاکرو و پاک اندیشه پروردگار جهانیان نوشته شده است. شمار این گونه کتابها، بدرستی، البته بر هیچکس دانسته نیست و کتابشناسان و اهل فن، تنها تعدادی اندک از آنها را، شناخته و ویژگیهای هر کدام را باجمال و گاه بتفصیل باز نموده و به جستجوگران و خواستاران بازشناسانده اند.

از سوءحظ، همه این کتابها، به طبع نرسیده و به دست خوانندگان رسانده نشده است. اما، مشت نمونه خروار است و به مصداق «ما لایدرک کله، لایترک کله»، از همین مقدار که قابل دسترسی است، باسانی می توان فهمید که گزرانندگان و نویسندگان این گونه کتابها، سخت، به این نکته پایبند بوده اند که در برگرداندن آیه های قرآنی به زبان فارسی و تفسیر و توضیح آنها، دچار اشتباه و التباس نشوند و باعث کجروی خوانندگان نگردند و از این راه، گناهی از آنان سر نزده باشد.

از این رو، در هریک از قرآنهای مترجم و تفسیرهای موجود که تا دوران هجوم جهانسوز مغول نوشته اند، خواننده با اندک تأمل و دقت، نشانه های استادی و بلاغت و فصاحت را، جای جای، به عیان می بیند و از توانایی و چیرگی مترجمان و مفسران، در کار خود، شگفت زده می شود و بی اختیار «دست مریزاد» می گوید. چه، این کتب جز از ارزش قرآنی خود-که جای چون و چرا ندارد- هر کدام بتنهایی، از شاهکارهای زبان

اشعار تازی کتاب به فارسی و گشودن مشکلات کتاب، عالمانه و مردانه، همت گماشت و از این راه، مطالعه کنندگان کتاب را مرون منت خود ساخت.

چاپ و نشر مواهب علیّه یا تفسیر حسینی، اثر معروف ملا حسین کاشفی، به اهتمام سید محمدرضا جلالی نائینی در سه جلد، در فاصله سالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۹ هجری شمسی، قدم بزرگ دیگری بود که در این راه برداشته شد. در سالهای ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۹ شمسی، مرحوم علی اصغر حکمت، از استادان بنام دانشگاه تهران، با پایمردی تنی چند از شاگردان مبرز خود، کشف الاسرار و عدّه الابرار را، در ده مجلد، در سلسله انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسانید که تاکنون چند بار، به صورت افست، تجدید طبع گردیده است.

کار تصحیح و چاپ تفاسیر فارسی، متوقف نشد؛ چنانکه مرحوم میر جلال الدین محدث ارموی- از پرورش یافتگان حوزه علمیه و مدرس دانشگاه- تفسیر جلاء الاذهان و جلاء الاحزان را، مشهور به تفسیر گازر، بین سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۱ شمسی به طبع رسانید. این کتاب یازده جلدی، از آثار خامه ابوالمحاسن حسین جرجانی است. در همین زمان، یعنی در فاصله زمانی سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۴ شمسی مرحوم استاد حبیب یغمائی، دوره هفت جلدی ترجمه تفسیر طبری را، به نفقه دکتر یحیی مهدوی، در جزء انتشارات دانشگاه تهران، از چاپ برآورد.

تفسیر احمد بن محمد بن زید طوسی، یعنی السّین الجامع للطائف البساتین، که به تفسیر سوره یوسف نامبردار است، در سال ۱۳۴۵ شمسی به دست کوشش آقای محمد روشن تصحیح و چاپ شد.

کار تصحیح و چاپ تفسیرهای فارسی، پس از این کتاب نیز، دنبال شد. چنانکه تا به امروز نیز، ادامه یافته است. در این یادداشت کوتاه، از آنچه پس از مطالعه سطحی و سراسری کشف الاسرار و عدّه الابرار یادداشت شده است، اندکی از بسیاری آورده می شود.

### کشف الاسرار و عدّه الابرار

در بین ترجمه ها و تفسیرهای معتبر قرآن کریم به زبان فارسی کشف الاسرار، ارزشی والا و مقامی خاص دارد.

آن گونه که همگان می دانند، نگارش این کتاب را رشیدالدین ابی الفضل احمد بن ابی سعد بن محمد بن احمد بن مهر یزد میبیدی، در اوایل سال ۵۲۰ هجری قمری آغاز کرده است و سرمشق او در این کار، تفسیر معروف خواجه عبدالله انصاری

دوران مشروطه هیچ فارسی زبان مسلمان اهل قلمی را نمی توان یافت که گفته ها و نوشته هایش، به نوعی، از قرآن مجید و احادیث نبوی متأثر نبوده باشد. همچنین زبان و ادبیات هیچیک از اقوام مسلمان را- حتی تازیان را- نمی توان یافت که مانند زبان و ادبیات فارسی، این گونه از لغات و اصطلاحات قرآنی، پُر باشد و از آن تأثیر پذیرفته باشد. مترجمان و نویسندگان این دست کتابها، غیر از شناخت قرآن کریم و تسلط بر علوم مرتبط با آن و استادی در عربیت، فارسی رایج و دارج در حوزه ادبی خود را به شیوایی و رسایی هر چه کاملتر می نوشتند و آن اندازه در تلفیق جمل و به کار گرفتن دقیقترین الفاظ برای لغات و اصطلاحات قرآنی می کوشیدند و دقت و حوصله به کار می بردند که بیشتر از آن را نمی توان تصور کرد.

از مقایسه ترجمه ها و تفسیرهای قرآن مجید که در طی این یکی- دو قرن به فارسی نوشته شده است، با آنچه قرنهای پیش تحریر گردیده است، صریحاً و واضحاً می توان این نکته را استنباط کرد که تا چه حد از دقت و تعمق قلم زنان کاسته شده است و از میان این همه کتاب، از نظر گاه شیوه فارسی نویسی ناممکن است که حتی یکی را بتوان «شاهکار» و «همسنگ» کتب پیشینیان به شمار آورد.

به هر حال این گنجهای کم نظیر و گاه بی همانند را، تا آنجا که ممکن است باید از دستبرد حوادث و از دسترسی ناهلان روزگار و دستهای آلوده، دور نگه داشت. چه، گاه دستی نامحرم، از روی ناآگاهی و ندانستن، کلمات و جملات ناآشنا را و نارایج و دشوارفهم را، از قرآنی مترجم و مخطوط می سترد و به جای آن، کلمه ها و جمله های رایج این زمان را می گذارد که البته، روشن است چنین تصحیحات «شدرسنائی» تا چه مایه، به این گنجهای افتخارآفرین که هر ورقش، دفتر هویت ماست، صدمات جبران ناپذیر وارد می سازد.

### سابقه طبع و نشر تفاسیر فارسی

از زمانی که نخستین بار، تفسیر عظیم القدر روض الجنان و رّوح الجنان (معروف به تفسیر ابوالفتوح رازی) به طبع رسید (۱۳۲۳ ق. تا ۱۳۱۵ ش. .)، با مقدمه عالمانه علامه مأسوف علیسه، محمد قزوینی بتدریج، لزوم چاپ و احیای چنین کتابهایی ارزشمند، از آثار قلم گذشتگان احساس گردید. چنانکه همین تألیف منیف بعدها، تحت نظر مراقبت مردی بسیار دان و ژرفنگر، مانند مرحوم مبرور ابوالحسن شعرانی- که خدایش بیامرزد- تجدید طبع گردید و آن دانشی مرد علامه، با دستی قوی که در «عربیت» و «ادبیت» داشت، به گردانیدن

بوده است که از سوء حظّ، اکنون، به تمامی، در دسترس نیست و یحتمل که در اثر اتفاقات روزگار و رخدادها، از میان رفته باشد.

برای شناخت کتاب ارزشمند میبیدی و شیوه کار او، بی شک، نوشته های وی، در این باب، بر گفته های دیگران مرجح است. چه، آنچه دیگر کسان گفته اند و نوشته، از مقوله «اجتهاد مقابل نص» به شمار می آید. او می نویسد: «من کتاب شیخ الاسلام، ابواسمعیل عبدالله بن محمد الانصاری را در تفسیر قرآن خوانده و دیده ام که در آن، لفظاً و معنأ، به حدّ اعجاز رسیده است؛ جز آن، که، در آن رعایت غایت ایجاز کرد. فاردت انشرفیه جناح الکلام ... جمعاً بین حقائق التفسیر ولطائف التذکیر ... و شرعت بعون الله فی تحریر ماهممت فی اوائل سنة عشرين و خمس مئه و ترجمت الكتاب بکشف الاسرار و عدة الابرار ...» (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱).

یعنی «شرط ما، در این کتاب، آن است که مجلسها سازیم در آیات قرآن و در هر مجلس، سه نوبت سخن گوئیم: اول پارسی ظاهر، بر وجهی که هم اشارت به معنی دارد و هم در عبارت، غایت ایجاز بود. دیگر نوبت، تفسیر گوئیم و وجوه معانی و قرآنت مشهوره و سبب نزول و بیان احکام و ذکر اخبار و آثار و نوادر که تعلق به آیت دارد و وجوه و نظایر و مایجری مجراه. سه دیگر نوبت، رموز عارفان و اشارات صوفیان و لطائف مذکران ...»

آنچه در پی می آید، حاصل نیم نگاهی است سطحی و شتاب آلوده، به این گنج بیش بها و دیرینه روز، پر از نکته های قرآنی و عرفانی و انشائی و لغوی و ... اگرچه، بندرت و گاه به گاه، وجود جواهر مصنوعی و بدلی، چشم ما شیعیان را می آزارد و دلمان را می رماند. چون در اینجا، احتجاج دینی و مذهبی موردی ندارد؛ پس تنها به «زبان» و شیوه نویسندهگی مؤلف نظر دوخته می شود. ان شاء الله در مقاله ای مستقل، در باب تفسیر ابوالفتح رازی گفتنیها، گفته خواهد شد.

### ۱. کلمات تاریخی و عناصر قاموسی

الف. پاره ای از لغات و اصطلاحات کشف الاسرار، علی الظاهر، خاص این کتاب است و در دیگر کتب، یا به کار برده نشده است و یا اگر هم استعمال گردیده، بسیار بسیار نادر است.

واضح است که فرهنگها و لغتنامه های فارسی نیز کمتر به ضبط این دست کلمات و اصطلاحات پرداخته اند و در بیشتر موارد، روش آنها، برگزیدن پاره ای لغات معروف است و نه

همه لغاتی که در متنهای کهن به کار برده شده است. از این جهت، افزودن چنین کلماتی به کتابهای لغت فارسی، به هنگام تجدید نظر و تجدید طبع، بی اندازه، لازم است؛ زیرا، خواننده و پژوهشگر عادی، هنگام برخورد با این نوع لغتها و اصطلاحات، از یافتن معانی حقیقی و موضوع له هریک، در کتابهای لغت چند هزار صفحه ای، ناامید می گردد.

شمار چنین کلماتی، البته در این کتاب کم نیست، ولی به علت داشتن معادل واضح، پی بردن به معنی آنها، باسانی دست می دهد؛ هر چند از نظر تلفظ دقیق، گاهی ابهام و دشواری پیدا می شود.

به عنوان نمونه، چند تایی از این دست لغات، آورده می شود:

«پردیو» (=سحر)، ج ۴، ص ۳۲۲؛ ج ۶، ص ۱۳۹؛ «پردیوکن» (=ساحر) ایضاً همان مجلد و صفحه؛ «پیچانتن» (=آلد الخصام): ج ۱، ص ۵۴۱ که خاقانی نیز آن را به کار برده است؛ «دژورد»: ج ۳، ص ۶۲۸؛ «دموزن»: ج ۵، ص ۷۳۲، ۷۴۵؛ «دل آسا»: ج ۱۰، ص ۴۳ که خالقداد عباسی هم در «پنجاکیانه» آن را آورده است؛ «کاسته خست»: ج ۵، ص ۲۸؛ «نزدیک خست»: ج ۹، ص ۳۴۹ و چندده لغت و اصطلاح دیگر که خواننده دقیق النظر، خود معنی و مفهوم هریک را با در مد نظر داشتن معادل قرآنی و در تفسیر، به صرافت طبع درمی یابد.

ب. بعضی از استعمالات کشف الاسرار و عدة الابرار در متنهای دیگر نیز، به فراوانی، به کار رفته است که برای پیشگیری از تطویل و درازنویسی تنها به چند مورد و چند مأخذ اشاره می گردد:

«آزادی» در کشف الاسرار: ج ۱، ص ۱۰ و ۳؛ ج ۲، ص ۴۴۲ و ... دیده می شود که در متنهای دیگر هم کاربرد دارد؛ از جمله به ترجمه تفسیر طبری، طبع حبیب یغمائی، ص ۳۰۹، ۳۲۸، ۷۹۳ و ۱۶۱۳؛ سمک عیار، تصحیح دکتر پرویز خانلری، از انتشارات دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۳۱؛ ویس و رامین، به اهتمام و تصحیح دکتر محمد جعفر محبوب، تهران، ۱۳۳۸ شمسی، ص ۳۶۶؛ وازه نامه مینوی خرد، تألیف دکتر احمد تفضلی، از سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸ ش. ص ۸ و ... رجوع گردد.

= در کشف الاسرار: ج ۱، ص ۱۸۳؛ ج ۲، ص ۱۷۷ و

ج ۳، ص ۷۸۶ «از بن دندان» تحقیقاً، به معنی «از روی ناچاری، به اضطرار، به ناکام» آمده است که عیناً چنین کاربردی در دیوان امیر معزی (به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۸ ش، ص ۱۴۸ و ۱۶۸) دیده می شود.

اما، در متنهای دیگر (از جمله: دیوان کبیر، چاپ فروزانفر، ج ۳، ص ۱۰۰ و ج ۴، ص ۵) غالباً، به معنی «از ته دل، از روی میل، از صمیم قلب» دیده می شود؛ که در خاقانی (دیوان، ص ۶۴۲، ۶۵۷) نیز چنین است.

= کشف الاسرار: ج ۱، ص ۲۹۶ (اناهید-زهره-بیدخت). توضیح و شرح میبدی نادرست است؛ اما بر او نمی توان ایراد گرفت. وقتی امثال فردوسی را در نظایر چنین موردی (یا مواردی) اشتباه دست می دهد؛ خطای میبدی و دیگران چشم پوشیدنی است. اما توضیح مطلب: آناهید (=آناهیتا) در اوستا، ترکیب شده است از: آ (=پیشوند نفی) + نَس- (نون) و قایه + اهینه (=آلوده) که بر روی هم، به معنی: «پاک» و «ناآلوده» است. در اوستا، صفت فرشته موکل آب است. بعدها به ستاره «زهره» (=نوس فرنگی) اطلاق گردیده است.

«بیدخت» اسمی است مرکب از: بی (=بغ: خدا) + دُخت (=دختر) لغتاً یعنی: دختر خدا (برهان قاطع با حواشی دکتر معین، ذیل «بیدخت» دیده شود).

= انجین/ انجین انجین، کشف الاسرار: ۸، ص ۱۰۴، ۱۱۹.

به قصص قرآن مجید (دکتر یحیی مهدوی) از انتشارات دانشگاه تهران، ص ۳۸۷؛ المصادر، زوزنی، تصحیح پیش، چاپ مشهد، ج ۱، ص ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۴۱؛ گنجینه گنجوی- وحید دستگردی، ص ۱۲ رجوع فرمایید.

= اولیتر، کشف الاسرار: ج ۱، ص ۴۲۰ و ۷۳۱؛ ج ۵، ص ۴۴۰ و ۶۶۶؛ ج ۹، ص ۳۳.

در باب اولی تر/ اولی تر و سابقه استعمال آن رجوع شود به: ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمائی، چاپ دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۲۸ و ج ۲، ص ۳۷۸؛ هدایة المتعلمین، تصحیح دکتر متینی، ص ۲۶۷ و ۷۰۲ (هر دو چاپ)؛ کیمیای سعادت، به تصحیح حسین خدیو جم، تهران، ۱۳۶۱ ش: ج ۱، صفحات: ۵، ۲۸، ۵۱، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۲۰، ۳۲۷ (۴ بار)، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۴۷، ۳۵۷، ۳۸۴، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸ و ...

کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، ۱۳۴۳ ش، ص ۲۸۳ ح و ۳۷۱ ح. نیز: مجله «رشد» آموزش ادب فارسی،

سال هفتم، تابستان- پاییز ۷۱، ص ۷۴ و بعد.

= برینش، کشف الاسرار: ج ۵، ص ۷۱۲، با گنجینه گنجوی، تألیف وحید دستگردی، ص ۲۰ و فهرست السامی فی الاسامی، دکتر محمد دبیر سیاقی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۵۴ سنجیده شود.

= بزومند/ بزومند، کشف الاسرار: ج ۱۰، ص ۶۴؛ در تفسیر قرآن مجید (=تفسیر کمبریج) به تصحیح دکتر متینی، از سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱، ص ۷۵، ۳۸۴؛ ج ۲، ص ۱۴۱، ۲۳۴ و ۲۵۲ و ... به کار رفته است.

= پاسیدن (با معانی مختلف)، کشف الاسرار: ج ۱، ص ۱۱۰، ۵۹۶، ۶۳۰، ۶۳۷، ۶۷۱، ج ۲، ص ۱۹۱، ۴۵۲، ۵۱۱، ۵۱۹؛ ج ۳، ص ۳۰، ۵، ج ۵، ص ۵۹۳؛ ج ۷، ص ۲۹۷؛ ج ۹، ص ۴۵۸ و ... مقایسه شود با طبقات الصوفیه، به تصحیح سرور مولایی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۵۷۳.

= پایان (=پایین)، کشف الاسرار: ج ۱، ص ۲۰۰ را می توان در مآخذی دیگر یافت. از جمله: دیوان فرخی، تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۵، ص ۵۴ و ۳۱۶؛ گرشاسب نامه، به تصحیح حبیب یغمائی، تهران، ۱۳۱۷ ش، ص ۱۰۲، ۲۴۴، ۳۵۸؛ سمک عیار، تصحیح دکتر پرویز خانلری، از انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۱۳، ۱۱۵؛ ج ۲، ص ۱۷۷، ۲۰۷، ۲۶۶؛ ج ۳، ص ۳۰، ۴۹، ۷۶؛ اسرار التوحید، دکتر صفا، تهران، ۱۳۳۲ ش. ص ۷۹ خسرو و شیرین نظامی گنجه ای، طبع وحید دستگردی، ص ۱۳۴.

= پیوسیدن/ بیوسیدن، کشف الاسرار: ج ۱، ص ۱۱، ۳۰، ۲۳۱، ۷۲۱؛ ج ۲، ص ۱۹۸؛ ج ۳، ص ۷۶۷؛ ج ۴، ص ۱۹۰، ۲۲۱، ۵، ج ۵، ص ۴۴۰، ۵۳۸، ۷۵۸ و ...

در باب اصل و منشأ این کلمه و کاربرد آن در متنهای قدیم فارسی، ان شاء الله مقاله مستقلی، از این قلمزن منتشر خواهد شد.

= پرغست/ پرگست، کشف الاسرار: ۵، ص ۴۸، ۴۹؛ در تاریخ بلعمی، به تصحیح ملک الشعرای بهار و کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۳ ش. ص ۲۸۴؛ دیوان فرخی، تصحیح دکتر دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۶۶؛ قانون ادب، حبیب تفلیسی، به تصحیح غلامرضا طاهر، تهران، ۱۳۵۰ ش، ص ۸۳۹ هم آمده است.



= جُد / جُز، کشف الاسرار: ج ۴، ص ۳۰۴، ۳۲۷، ۳۹۷ و ۴۲۱، مقایسه شود با: الانبیه، تصحیح احمد بهمنیار، چاپ دانشگاه تهران، ص ۱۸، ۲۷، ۲۷۵؛ ابدال دو صامت «ذ» و «ز» غیر از مآخذ یاد شده، در بعضی از متون دیگر هم آمده است.

= جرست، کشف الاسرار: ج ۶، ص ۴۱۰. کلماتی با پسوند «ست» بیشتر در متنهای نوشته شده در خراسان بزرگ به کار رفته است: المصادر، زوزنی، به تصحیح تقی بینش، ج ۱، ص ۲۱۵ و ج ۲، ص ۲۶۵؛ ترجمه و قصه های قرآن مجید، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ش. ص ۳۹۳، ۵۰۱، ۵۸۲، ۶۵۲، ۷۱۷، ۷۶۴؛ تفسیری بر عشری ...، دکتر متینی، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۵، ۱۷؛ تفسیر بصائر (یا: بصائریمینی)، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۹؛ تفسیر کمبریج، به تصحیح دکتر متینی، ج ۱، ص ۱۳۳، ۱۹۰، ۴۴۰، ۴۴۱؛ تفسیر شفقشی، دکتر یاحقی، ص ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۷؛ قصص قرآن مجید (دکتر مهدوی) از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ش. ص ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۸۳، ۲۹۹ و ...

= چم (= نیک خوب)، کشف الاسرار: ج ۱، ص ۴۷۲، ۵۸۹، ۶۱۵، ۶۲۹، ۶۳۰؛ ج ۲، ص ۴۲۰؛ ج ۶، ص ۹۷ با طبقات الصوفیه، ص ۶۰۴ مقایسه گردد.

= چسیدن (= جنج)، کشف الاسرار: ج ۲، ص ۱۹؛ ج ۴، ص ۴۴۴؛ نگاه کنید به: مجمل التواریخ والقصص، تصحیح ملک الشعرا ی بهار، ص ۳۳، ۲۱۱، ۲۶۷؛ ترجمه تفسیر طبری، صفحات: ۹۰۳، ۸۷۹، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷؛ ترجمه و قصه های قرآن مجید، دکتر مهدوی - دکتر بیانی، ص ۳۰، ۲۲۵، ۳۰۰ و ۵۴۰.

= دیگنیه (فارسی میانه: دیک، دیگ)، کشف الاسرار: ج ۶، ص ۳۴۱؛ دیوان کبیر، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج ۵، بیت ۲۴۶۱۵ دیده شود.

= روانیدن (متعدی رفتن)، کشف الاسرار: ج ۱۰، ص ۲۸۰؛ ج ۳۱۳؛ به تفسیر کمبریج، طبع دکتر متینی، ج ۱، ص ۵۸۲ و شرح تعرف، چاپ محمد روشن، ص ۹۹۳ نگریده شود.

زیش (گاه)، کشف الاسرار: ج ۷، ص ۳۱۵؛ ج ۱۰، ص ۳۴۷؛ نگاه کنید به: ترجمه و قصه های قرآن مجید، دکتر مهدوی - دکتر بیانی، تهران، ۱۳۳۸ ش، ص ۵۰۳؛ در ترجمه مقامات حریری (نسخه عکسی که اساس هر دو چاپ تهران است) «زیش» بسیار به کار رفته است؛ مثلاً: در ترجمه مقامه دوم، ورق ۱۱؛ در ترجمه مقامه چهاردهم، ورق ۵۴؛ در ترجمه مقامه پانزدهم، ورق ۵۸؛ در ترجمه مقامه سی و سوم، ورق

۱۳۴؛ در ترجمه مقامه چهل و یکم، ورق ۱۶۵؛ در ترجمه مقامه چهل و نهم، ورق ۲۰۴ و ...

= فرهیفتن، کشف الاسرار: ج ۲، ص ۷۲۹ - ج ۹، ص ۴۷۵، که در طبقات الصوفیه، ص ۳۰۸ هم عیناً چنین صورتی از «فریفتن» استعمال شده است.

= کوزاوری، کشف الاسرار: ج ۹، ص ۴۳۷؛ تکملة الاصفاف، چاپ عکسی، اسلام آباد، ص ۳۳۲؛ السامی فی الاسامی، چاپ عکسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۵۳؛ البلغه، تصحیح مینوی - حریری، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۶۷ (متن و حاشیه)؛ مجمل التواریخ والقصص، تصحیح بهار، ص ۸۰ و ۱۱۹.

= کاستن / کامیدن، کشف الاسرار: ج ۱، ص ۲۲۸؛ ج ۳، ص ۷۲۶؛ ج ۶، ص ۵۲۹ طبقات الصوفیه، صفحات: ۱۸۲، ۲۸۸ و ۵۰۶؛ واژه نامه مینوی خرد، تألیف دکتر احمد تفضلی، از سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ش، ص ۱۳۷ و ۱۸۹؛ فرهنگ مختصر پهلوی، تألیف مکنزی، ص ۴۹؛ فرهنگ پهلوی، یونکر، ص ۱۰ در باب این کلمه، در مقاله ای مستقل - متضمن بحثی درباره چند واژه از واژه های کشف الاسرار - در همین صفحات بتفصیل سخن گفته خواهد شد.

= گوشیدن - گوشوان، کشف الاسرار: ج ۴، ص ۸۹؛ ج ۵، ص ۱۶۸؛ ج ۶، ص ۱۹، ۵۱۶؛ ج ۸، ص ۲۰۵؛ ج ۱، ص ۲۵ و ... مطابق شود با: طبقات الصوفیه، ص ۷۱، ۱۱۴، ۱۲۱، ۲۳۳ و ...

= ماهگان، کشف الاسرار: ج ۱۰، ص ۵۵۷؛ فرهنگنامه قرآنی، زیر نظر دکتر یاحقی، از انتشارات آستان قدس رضوی، ص ۹۰۱؛ ترجمه تفسیر طبری، طبع حبیب یغمائی، ص ۶۰۰ و ۱۸۸۶؛ تاریخ سیستان، تصحیح محمد تقی بهار، تهران، ۱۳۱۴، ص ۲۶۷. توضیح مصحح شادروان کتاب در باب این واژه خالی از اعتبار است.

= مرگی (= مرگ)، کشف الاسرار: ج ۳، ص ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۶۱، ۵۷۴ ... در مهذب الاسماء، تصحیح دکتر مصطفوی، صفحات: ۸۳، ۳۳۵، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۸۸؛ ترجمه قرآن موزه پارس، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، صفحات: ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۸۰ و ۱۸۲؛ ترجمه تفسیر طبری: ص ۲۹۱، ۵۳۹، ۱۰۸۳ و ... دیوان ناصر خسرو،

تصحیح مینوی - محقق، ص ۲۷۹؛ گرشاسب نامه، تصحیح حبیب یغمائی، تهران، ۱۳۱۷ ش. ص ۱۴۷، ۳۱۷، ۳۶۱؛ واژه نامه مینوی خرد، دکتر تفضلی، ص ۲۱۸.

= «مزع»، کشف الاسرار: ج ۱، ص ۴۷۲؛ ج ۳، ص ۹۴، ۴۲۷؛ ج ۹، ص ۶۳؛ به ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵۷ نگاه کنید. در فارسی میانه «مغز» به شکل «مزگ» است.

= نسپاس / نسپاسی، کشف الاسرار: ج ۳، ص ۵۲؛ مقایسه شود با: تفسیر قرآن کریم (سورآبادی)، ص ۱۳۳؛ تفسیر شفقشی، ص ۸۱؛ تفسیر کمبریج: ج ۱، ص ۱۷۲، ۲۸۶، ۵۰۲، ۵۸۸ نیز: ج ۱، ص ۱۶۰، ۵۸۸، ۶۲۵، ۶۴۹ و ج ۱، ص ۲۸۷، ۳۵۹، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۷۲، ۴۷۹، ۴۹۱، ۴۹۷ و ۶۲۳ دیده شود.

نفریدن، کشف الاسرار: ج ۳، ص ۷۱۹؛ ج ۵، ص ۲۸۹، ۴۳۷؛ ج ۸، ص ۷۹، ۳۶۶؛ رجوع شود به: واژه نامه، عبدالحسین نوشین، ص ۳۲۶؛ تفسیر سورآبادی، چاپ عکسی، ج ۱، ص ۳۰.

= نهمار کشف الاسرار: ج ۱، ص ۲۷۸؛ ج ۲، ص ۳۲۱، ۳۸۳؛ دیوان منوچهری، دبیر سیاقی، ۱۳۴۷، ص ۳۸؛ تاریخ بیهق، دکتر فیاض، ۱۳۵۶ ش. ص ۲۷۷؛ دیوان سنائی، تصحیح مدرس رضوی، ۱۳۴۱ ش. ص ۳۲؛ دیوان خاقانی، تصحیح علی عبدالرسولی، ص ۲۰۵؛ قصص قرآن مجید (دکتر یحیی مهدوی)، ۱۳۴۷ ش، ص ۳۶۴، ۳۷۲، ۳۹۸، دیده شود.

= وارن، کشف الاسرار: ج ۳، ص ۲۹؛ در المصادر، تصحیح تقی بینش، ج ۱، ص ۳۴۵، ۳۴۶؛ ج ۲، ص ۳۷۹؛ السّامی فی الاسامی، چاپ لوحی، ص ۱۱۲؛ فرسخ نامه جمالی، به تصحیح ایرج افشار، ص ۳۰۱؛ ترجمه و قصه های قرآن، دکتر مهدوی - دکتر بیاتی، ۱۳۳۸ ش. ص ۱۰۵۵؛ ترجمه رساله قشیریّه، طبع بدیع الزمان فروزانفر، ص ۳۸۳ و ... به کار رفته است.

### اختلاف واکها:

در کشف الاسرار، دگرگونیهای در واکهای مصوّت و صامت دیده می شود که البته آنها را می توان در آثار نویسندگان دیگر نیز یافت. این امر، بی شک، ناشی از فارسی محلی نویسنده و مفسر مورد بحث ماست یا کاتبانی است که کتاب او را نوشته اند.

تعیین و تشخیص این امر که این گونه دگرگونیها، متعلق به کدام ناحیه بوده است، ناممکن است. زیرا بندرت می توان

تألیفی را به دستخط مؤلف یافت.

= یکی از دو مصوّت ممدود (الف=á) به صورت مقصور (فتحه=a) تبدیل شده است:

آشامه/ح / آشمه: ج ۸، ص ۳۴۴.

= آمدن الف ممدود (á) به جای مصوّت مقصور فتحه (a)= همتا/هامتا.

= تبدیل مصوّت I (یای ممدود = یای مجهول) به مصوّت مقصور کسره (e=): بمیرم/بمرم، ج ۱، ص ۴۲۲.

= مصوّت مقصور کسره (e) به صورت یای ممدود (i) یا مجهول درمی آید: شگفت/شگفت، ج ۸، ص ۲۲.

= تبدیل مصوّت ممدود «او» (واو ماقبل مضموم) به مصوّت کوتاه ا (ضمّه): بیهوده/بیهده، ج ۷، ص ۴۱.

= حذف همزه متحرک آغاز کلمه و داده شدن حرکت آن به صامت بعدی: آفزاید/فزاید: ج ۱، ص ۷۳۲.

= افزودن شدن مصوّت فتحه (a) به آخر کلمه: ناچار/ناچاره: ج ۸، ص ۱۰۸.

= به کار رفتن صامت دولبی آوایی «ب» به جای صامت لب و دندان آوایی «و» یا برعکس: بار/وار: ج ۲، ص ۶.

تابش/تاوش: ج ۹، ص ۱۹۸؛ ویران/بییران: ج ۱، ص ۶۶۶.

= به کار رفتن صامت «ج» و «ژ» به جای یکدیگر: لجن/لژن: ج ۸، ص ۵۳۱.

= به کار بردن صامت «ج» به جای «ش»: هجده/هشده: ج ۷، ص ۴۸۴.

= به کار رفتن صامت «ل» به جای «ر»: برگ/بلگ: ج ۷، ص ۹۲.

= به کار بردن «ذال معجم»: جز/جذ: ج ۷، ص ۲۸۸.

= ابدال صامت «ز» به «غ»: آمیز/آمیغ: ج ۲، ص ۳۴۷.

= ابدال «ژ» به «ش» و برعکس: پژولیده/پشولیده: ج ۲، ص ۶۶۸-دشواری/دژواری: ج ۱، ص ۴۹۲.

= صامت «ق» به «ك» تبدیل می شود. جوق/جوگ: ج ۲، ص ۲۳۱.

= صامت «گ» به «ج» تبدیل می شود: گزیت/جزیت: ج ۴، ص ۱۱۵.

= ابدال صامت «گ» به «ب»: گستاخ/بُستاخ: ج ۴،

ص ۱۶۸.

= حذف یکی از دو صامت همگون: هیچ چیز/ هیچیز:  
ج ۲، ص ۱۵.  
= حذف بعضی از صامتها: کبوتر/ کوتر: ج ۷، ص ۱۳۱؛  
شانزده/ شازده: ج ۱، ص ۴۸۷.  
= حذف هجای va (واو مفتوح) از میان کلمه: آورید/ آرید:  
ج ۳، ص ۵۵.

رفت + هی رفت + ه  
رفت + ه رفت + ه  
در فارسی دری، صامت دمیده «ه» از آغاز شناسه‌ها می‌افتد و صیغه‌های فعل «h» و «ah» به صورت:

am	am
ā	ā
id	-
and	-

به کار می‌رود.

ولی در کنار این تحوّل، در برخی از کتابهای پیشینیان، متعلّق به حوزه‌های ادبی گوناگون، صورت اصلی صیغه‌های فعل «h» بدون اسقاط صامت دمیده «ه» نیز دیده می‌شود که علی‌الظاهر تحت تأثیر زبان مادری نویسندگان و گویندگان این آثار است.

ناگفته نباید گذاشت که صیغه‌های ششگانه این فعل، هنوز هم در فارسی محلی بعضی از سرزمینها، از جمله در «یزد» و «جرزه» (یکصد کیلومتری مشرق اصفهان) رایج و دارج است. برای دیدن امثله این نوع استعمال، نوید دیدار، تألیف و توضیح محمد جعفر واجد، شیراز، ۱۳۵۳ ش، ص ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۷، ۲۳۵ و نیز مجله زبان شناسی، سال نهم، شماره دوم (پاییز و زمستان ۱۳۷۱) ص ۲۱ نگریسته شود.

### شعر

در بعضی از تفسیرهای بااعتبار فارسی، شعر - خواه فارسی باشد و خواه تازی - بیرون از آن که نمک کلام است و موجب گیرایی و جذابیت. عاملی است برای بهتر و عمیقتر رسوخ دادن معنی و مطلب در ذهن. نویسندگان کشف الاسرار و نیز روض الجنان و روح الجنان، از تأثیر روانی شعر به خوبی آگاه بوده‌اند. این است که در هریک از مجلّات تفسیر خویش، از اشعار فارسی و عربی، به مناسبت سود جستند و کلام خود را رونقی بسزا بخشیده‌اند.

این اشعار را، غالباً می‌توان در کتب مهم عرفانی یا ادبی یافت. اینجا جای آن است که به بعضی از این موارد اشاره شود و مآخذ ابیات، همراه با نام گویندگان آنها، اگر ممکن باشد، ذکر گردد.

ج ۱، ص ۵۳ (و ج ۵، ص ۵۰۲):

### صیغه‌های فعل

در کشف الاسرار، صیغه‌هایی از فعل به کار برده شده است که در فارسی رسمی و ادبی وجود ندارد؛ اما گاه نظایر آنها را می‌توان در بعضی از متنهای دیگر یافت که متأثر از فارسی محلی است. از آن جمله است:

صیغه‌های مضارع از «شدن»: شید (= شوید): ج ۱، ص ۱۲۳؛ نشی (= نشوی): ج ۲، ص ۳۵۵.  
از «بودن»: بید (= بوید): ج ۱، ص ۶۱، ۷۲، ۷۹؛ مَبید (مَبوید): ج ۲، ص ۲۲۸.

بیم (= بویم): ج ۳، ص ۱۴۴. چنین کاربردی در تفسیر ششقی (چاپ دکتر یاققی) و رسائل خواجه عبدالله انصاری و اشعار به جا مانده از فارسی شیرازی و ... دیده می‌شود.

«ی» استمراری، هم در ماضی و هم در مضارع به صورت «ید» می‌آید: کاستندید (= می‌کاستند): ج ۱، ص ۲۲۸.

بشنیدندید (= می‌شنیدند): ج ۲، ص ۵۷۰؛ پذیرفتندید (= می‌پذیرفتند) ایضاً: ج ۲، ص ۵۷۰.

در مضارع: هموار کنندید (= هموار می‌کنند): ج ۲، ص ۵۱۱؛ گویندید (= می‌گویند): ج ۲، ص ۵۱۳.

صیغه‌های فعل از وجه التزامی یا شرطی (= بن مضارع + ضمیر شخصی متصل «مان» + بی استمراری): دانستمانی رفتمانی: ج ۱۰، ص ۴۵۰.

«هسن»: ج ۱، ص ۴۴۳، ۵۸۲، ۶۴۲، ۷۲۱ و ... از صورتهای قدیمی فعل «بودن» است. در فارسی میانه (= پارسیک؛ پهلوی جنوبی) فعل معین ah (= ریشه مضارع «بودن») که به h تخفیف می‌یابد و با ضمائر متصل فاعلی یا شناسه‌های فعل، ترکیب می‌شود؛ عبارتند از:

hém	hém, hem
héd	hé
hénd	hast, ast

که در فعلهای لازم، به عنوان شناسه به کار می‌روند:

رفت + هم رفت + هم

شب هست و شراب هست و چاکر تنهاست

برخیز و بیا بتا که امشب، شب ماست

این بیت که نام گوینده اش بر من معلوم نگردید، در سند بادنامه، از محمد بن علی بن محمد الظهیری السمرقندی، به اهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش، استانبول، ۱۹۴۸ م. ص ۱۰۴ به کار رفته است.

ج ۱، ص ۱۶۲:

گر لابد جان به عشق باید پرورد

باری غم عشق چون تویی باید خورد

همین بیت، بلا عزو، در سند بادنامه ظهیری سمرقندی، ص ۷۳ دیده می شود.

ج ۱، ص ۱۶۳:

یک تیسر به نام من ز ترکش برکش

وانگه به کمان سخت خویش اندر کش

گر هیچ نشانه خواهی اینک دل من

از تو زدن سخت وز من، آهن خوش

رجوع کنید به: سوانح، احمد غزالی، تصحیح دکتر پور جوادی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ ش، ص ۲۱.

ج ۱، ص ۲۴۰:

ز اول که مرا به عشق کارم نو بود

همسایه به شب ز ناله من نغنود

کم گشت کنون ناله چو دردم بفزود

آتش چو همه گرفت، کم گردد دود

رجوع شود به: سوانح، چاپ دکتر نصرالله پور جوادی، ص ۲۳ و سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر، سعید نفیسی، ص ۱۴۴.

ج ۱، ص ۲۵۴:

دو بیت تازی از غزلی است که در دیوان شمس (ج ۱، غزل شماره ۱۰۹) به مولوی نسبت داده شده است:

بکت عینی غداة البین دمعاً

واخیری بالبکا بخلت علینا

فعاقتب التئی بخلت بدمع

بان غمضتها یوم التقینا

که شاعری فارسی گو در ترجمه آن گفته است:

یک چشم من از فرقت احباب گریست

چشم دگرم بخیل بود و نگریست

چون روز وصال شد، من او را بستم

گفتم: نگریستی نباید نگریست

ج ۱، ص ۲۸۷ (و ج ۱۰، ص ۴۵۱):

یا راقِدَ اللَّیْلِ مَسْرُوراً بِأَوَّلِهِ

إِنَّ الْحَوَادِثَ قَدْ يُطْرَقُنَ أَسْحَاراً

لَا تَفْرَحَنَّ بِلَيْلٍ طَلَبَ أَوَّلَهُ

فَرَبَّ آخِرِ لَيْلٍ أَحَجَّ النَّارَا

بیت اول که حکم مثل سائر را پیدا کرده است، در بسیاری از کتب قدیم ما به استشهاد آورده شده است؛ از جمله رجوع شود به:

جهانگشای جوینی، به تصحیح محمد قزوینی، چاپ کیدن،

ج ۲، ص ۱۵۹؛

تاریخ بیهق، طبع اول دکتر فیاض - دکتر غنی، ۱۳۲۴ ش.

ص ۲۲۶ و چاپ دکتر فیاض، ۱۳۵۰، ص ۲۹۰؛

بختیارنامه، تصحیح دکتر صفا، ص ۱۳۳؛ مرزبان نامه،

ص ۲۶۵؛

دره نادره، به تصحیح و حواشی، دکتر سید جعفر شهیدی،

ص ۶۸۲؛

لمعة السراج (= بختیارنامه)، طبع محمد روشن، ص ۱۵۸؛

فرائد السلوك، ص ۲۱۹؛ مجموعه آثار فارسی احمد

غزالی، تصحیح احمد مجاهد، ص ۲۱۰؛

نغمة المصدر، زیدری نسوی، به تصحیح و تحشیه دکتر

یزدگردی، ص ۲۰؛ تاریخ و صاف، طبع هند، ۱۳۳۳ قمری،

ص ۳۰۵؛ سند بادنامه ظهیری، ص ۸۸ و ...

در باب گوینده شعر اختلاف بسیار است: در اغانی، ج ۲،

ص ۳۲ به نام «امرئ القیس» آمده است و در «نهایة الادب»

نویری، ج ۳، ص ۶۳ به اسم «عدی بن زید» ضبط گردیده

است. در تاریخ و صاف، حاشیه بر ص ۳۰۵ نیز، از آن «عدی

بن زید التیمی» دانسته شده است. در «حیوة الحیوان» دمیری،

ذیل ماده «قطا» به «ابن رومی» نسبت داده شده است. در البصائر

والذخائر، ج ۱، ص ۴۳ به صورت «... انشد ابن السکیت ...»

دیده می شود. اما در معجم الشعراء مرزبانی، ص ۴۲۹ نام

گوینده شعر «محمد بن حازم الباهلی» ثبت گردیده است که به

نظر بعضی از استادان بزرگ دوران ما، از جمله مرحوم مجتبی

مینوی، این انتساب انسب است.

ج ۱، ص ۵۰۸ (و ج ۲، ص ۷۴۰):

گفتم صنما مگر که جانان منی

اکنون که همی نگه کنم، جان منی



مرتد گردم، گرتوز من برگردی  
ای جان جهان، تو کفر و ایمان منی  
سوانح، احمد غزالی، طبع پورجوادی، ص ۵ ملاحظه  
شود.

کشف الاسرار: ج ۱، ص ۵۹۲، ۶۵۳ (وج ۳، ص ۲۱،  
ج ۴؛ ص ۲۷۹؛ ج ۹، ص ۹۰)

قد تحیرت فیک خذ بیدی  
یا دلیلاً لمن تحیر فیکا  
مصباح الهدایه، تصحیح جلال الدین همائی، ص ۴۱۰ و  
مرصاد العباد، تصحیح دکتر محمد امین ریاحی، ص ۲۲۳ دیده  
شود.

ج ۲، ص ۵۲ (وج ۳، ص ۳۸۵ با اختلاف در الفاظ):

زان گونه پیامها که او پنهان داد

یک نکته به صد هزار جان توان داد

به مرصاد العباد، ص ۲۲۵، رجوع گردد.

ج ۲، ص ۲۶۰:

دردا و دریغا که ازان خاست و نشست

خاک است مرا بر سر و باداست به دست

در برخی از کتابهای پیشینان، استشهداً به کار رفته است. به  
تفسیر ابوالفتوح رازی: ج ۲، ص ۱۹۴؛ تفسیر سوره یوسف،  
طبع محمد روشن، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۲۵؛ مجموعه آثار فارسی  
احمد غزالی، چاپ احمد مجاهد، ص ۲۱۶؛ سند بادنامه به  
تصحیح و اهتمام احمد آتش، ص ۱۲۸ نگریسته شود. نام  
گوینده بیت، با وجود فحش بسیار، یافته نشد.

ج ۳، ص ۷۳۲:

حرام دارم با مردمان سخن گفتن

و چون حدیث تو آید، سخن دراز کنم

این بیت که در اسرار التوحید هم دیده می شود، در دیوان  
کبیر، چاپ فروزانفر، از یکی از غزلیات مولوی است به مطلع:

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم

همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم

با توجه به درج بیت در اسرار التوحید و کشف الاسرار،  
انتساب آن به مولوی درست نتواند بود.

ج ۳، ص ۷۹۴:

با عشق روان شد از عدم مرکب ما

روشن ز چراغ وصل، دایم شب ما

زان می که حرام نیست در مذهب ما

تا باز عدم خشک نیابی لب ما

این رباعی که در دیوان کبیر، طبع فروزانفر، ج ۸، ص ۴۷

هم دیده می شود؛ در «احوال و آثار عین القضاة»، رحیم  
فرمنش، تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۹۱، به «سنائی» نسبت داده شده  
است.

ج ۵، ص ۱۶۵ (وج ۸، ص ۳۸۸):

عشقی به کمال و دلربائی به جمال

دل پر سخن و زبان ز گفتن شده لال

زین نادره ترکجا بود هرگز حال

من تشنه و پیش من روان آب زلال

مرزبان نامه، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱، ص ۴۶ دیده  
شود.

ج ۵، ص ۲۳۰:

قَضَى اللّٰه امرأ و جَفَّ القَلَم

و قَیْمَا قَضَى رَبَّنَا مَا ظَلَم

به سند بادنامه ظهیری سمرقندی، ص ۲۳۴؛ راحة الصدور  
با تصحیحات لازم مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۳۲ ش. ص ۱۰۲  
و بختیارنامه، دکتر صفا، ص ۲۰۶ مراجعه شود.

ج ۵، ص ۵۰۳:

شرینا و اهرقنا علی الارض سؤرنا

و کلا لارض من کأس الکرام نصیب

در سند بادنامه ظهیری، ص ۱۶۷؛ مرصاد العباد، تصحیح  
دکستر ریاحی، ۱۳۵۲ ش. ص ۳۵۶ و ۶۴۴؛ التوسل الی

الترسل، تصحیح احمد بهمینار، ص ۲۵۶؛ معارف بهاء ولد، به  
تصحیح فروزانفر، ص ۹۴؛ فیه مافیة، چاپ بدیع الزمان

فروزانفر، ص ۲۷۰؛ تعلیقات حدیقه سنائی، مدرس رضوی،  
ص ۵۵؛ فرائد السلوک، چاپ تهران، ص ۴۵۴؛ مقدمه مختصر

تفتازانی، چاپ افسست قم، ص ۱؛ مجله یادگار، سال اول،  
شماره ۶؛ امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۹۵؛

وقیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۲۲ و ... دیده می شود. مصراع دوم  
بیت، خصوصاً از امثال سائره است.

ج ۶، ص ۳۴۲:

دست مایه بندگانگت، گنج خانه فضل تست

کیسه امید از آن دوزد همی امیدوار

دیوان سنائی غزنوی، مدرس رضوی، تهران، ۱۳۴۱ ش.  
ص ۲۱۱ دیده شود.

ج ۸، ص ۲۴۵:

ستیدی لک الایام ماكنت جاهلاً  
و یأتیک بالاخبار من لم تزود

کلیله و دمنه بهرامشاهی، طبع مجتبی مینوی، ص ۳۱۷؛  
تاریخ بیهق، چاپ احمد بهمینیار، ص ۷؛ مجموعه آثار فارسی  
احمد غزالی، تصحیح احمد مجاهد، ص ۲۴۸؛ تاریخ  
وصاف، چاپ هند، ص ۹؛ سند بادنامه ظهیری سمرقندی،  
ص ۹۰.

عبدالعظیم قریب گرکانی، ص ۲۸۶ و دیوان سنائی، تصحیح  
مدرس رضوی، ص ۶۸۲ از نظر گذرانده شود.

ج ۱۰، ص ۵۷۴:

ای در به چنگ آمده در عمر دراز  
آورده ترا ز قعر دریا به فراز  
غواص نهاده بر کف دست نیاز  
غلطیده ز دست و باز دریا شده باز

به جامع السّنین (تفسیر سوره یوسف) چاپ محمد روشن و  
مرصاد العباد، طبع دکتر محمد امین ریاحی، ص ۳۲۶ مراجعه  
شود.

ج ۱۰، ص ۵۷۴:

باد جوی مولیان آید همی  
بوی یار مهربان آید همی

از اشعار بسیار معروف رودکی سمرقندی (م ۳۲۹ق) است.  
احوال و اشعار رودکی، تألیف سعید نفیسی (چاپ اول)  
ص ۱۰۲۹؛ جامع السّنین (تفسیر سوره یوسف) ص ۶۳۴ و  
مرصاد العباد، طبع دکتر ریاحی ص ۶۰ و ... دیده شود.

داستانی را که نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله (باب  
شعر و شاعری) در باب این شعر آورده است و تضمینی را که  
«حافظ» از آن کرده است، همگان به یاد دارند ...

آنچه نقل آمد؛ تنها برای یادآوری است. در باب اشعار  
فارسی و تازی کشف الاسرار و مآخذ هریک و نام گویندگان، در  
رساله ای مستقل بتفصیل گفتگو شده است.

### قصه و تمثیل

غالب مفسران را رسم بر این است که برای شرح و توضیح و  
تبیین موضوع، از انواع حکایت و تمثیل بهره می گیرند تا از این  
طریق بر نفوذ سخن خود بیفزایند و خواننده، مطلب را بهتر  
استنباط کند و دقیقتر در خاطرش جایگزین گردد.

میبیدی در مجلّدهات دهگانه تفسیر نامبردار خویش،  
جای جای از قصص و تمثیلات گوناگون سود جسته است که  
بعضی از آن قصه ها و تمثیلهای را در کتب عرفان و ادب توان  
یافت. در اینجا، به چند نمونه حکایات اشاره می شود و از آن  
میان، مآخذ یکی از این قصص با تفصیلی مناسب مقام آورده  
می شود:

این بیت، از معلقه معروف «طرفه بن العبد» از «شعراء  
الجاهلتین است:

شرح القصائد العشر، تبریزی، ص ۹۸ و ترجمه معلقات  
سبع، عبدالمحمد آیتی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۸ ملاحظه  
گردد.

ج ۹، ص ۲۸۲:

عشق آمد و جان من فراجانان داد  
معشوقه ز جان خویش ما را جان

داد

رجوع شود به: مرصاد العباد، طبع دکتر ریاحی، ص ۲۲۴.  
ج ۹، ص ۳۰۰:

نزدیکان را بیش بود حیرانی  
کایشان دانند سیاست سلطانی

به اسرار التوحید، چاپ دکتر صفا، ص ۳۱۱؛ مرصاد  
العباد، ص ۶۹؛ سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر، سعید  
نفیسی، تهران، ۱۳۳۴ ش، ص ۹۷ نگریسته شود.

ج ۱۰، ص ۲۰۹:

الخیر ابقی (بقی) و إن طال الزمان به  
والشر أخبث ما اوعیت من زاد

نگاه کند به: کلیله و دمنه بهرامشاهی، چاپ مینوی،  
ص ۴۰۷؛ سند بادنامه، طبع احمد آتش، ص ۳۰۷؛ اغانی:  
ج ۱۹، ص ۸۶؛ دیوان المعانی، ابی هلال عسکری، قاهره،  
۱۳۵۲ق. ج ۱، ص ۱۸ (که شعر به صورت: «والخیر ابقی ...  
شروع می شود)؛ مجمع الامثال، میدانی مصر، ۱۳۷۹ق  
(۱۹۵۹م) ج ۲.

بیت از امثال سائره است و خصوصاً مصراع دوم آن، بسیار  
مورد تمثیل اهل قلم واقع شده است.

ج ۱۰، ص ۵۷۳:

بیار پور مغانه بده به پور مغان  
که روستم را هم رخس روستم کشدا

سوانح، احمد غزالی، تصحیح ایرج افشار: مجله دانشکده  
ادبیات تهران، سال چهاردهم؛ کلیله و دمنه، چاپ مرحوم

ج ۱، ص ۲۹۶:

قصه هاروت و ماروت، سنجیده شود با الهی نامه عطار، ص ۱۰۰.

ج ۱، ص ۳۷۷:

قصه ابراهیم خلیل (ع) و آتش، مقایسه گردد با: الهی نامه، به تصحیح و مقدمه هلموت ریتر، استانبول، ۱۹۴۰ م. ص ۳۰۹-۳۱۳ و حدیثه سنائی، تصحیح رضوی، تهران، ۱۳۲۹ ش. ص ۱۶۸

(: آن شنیدی که تا خلیل چه گفت ...)

ج ۱، ص ۴۴۷:

داستان ابلیس مقایسه شود با: مجموعه آثار احمد غزالی، تصحیح احمد مجاهد، ص ۷۸ و مصیبت نامه عطار، به تصحیح دکتر نورانی وصال، ص ۲۴۲.

ج ۲، ص ۱۱۷ و مابعد:

با مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۵۷۸ و ۵۷۹ سنجیده شود.

حکایت مرد دل از دست داده که در کشف الاسرار (ج ۲، ص ۶۲۶) نقل شده است، قابل سنجش است با: حدیقه حکیم سنائی، مدرس رضوی، ص ۳۳۱، منطق الطیر عطار، ص ۲۱۲؛ سوانح، احمد غزالی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۶۷؛ کنوز الاسرار: مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۱۳۴۵ شمسی، ش ۳ و ۴، ص ۳۲۸ تا ۳۵۱ و ص ۴۹۴ تا ۵۲۲؛ عشق نامه (مثنویهای حکیم سنائی، مدرس رضوی) طبع دانشگاه تهران، ص ۴۳-۴۴؛ طریق التحقیق، سنائی غزنوی، تصحیح یو آتاس، سوئد، ۱۹۷۲ میلادی، ص ۸۱-۷۸.

اگر قرار بر این باشد که مآخذ تمثیلات و قصه های کشف الاسرار، یک به یک نموده شود، باید وقت و اوراق بسیاری را به این کار اختصاص داد که اکنون، جای چنین کاری نیست. اما برای اینکه، تصرف میدی و دیگر اهل قلم در حکایتی نشان داده شود تا معیاری برای قضاوت خواننده دقیق، فراهم آید، ابتدا قصه ای از کشف الاسرار میدی نقل می آید و سپس روایت های دیگری از همین قصه آورده می شود تا کار داوری آسان باشد.

ابوالفضل میدی در کشف الاسرار (ج ۶، ص ۴۳۹)، داستان «نابینا و زمین گیر» را در تفسیر آیه شریفه «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً ... (المؤمنون/ ۵۰) چنین آورده است: «وقتی که عیسی و مادرش، به مصر فرار کردند، در خانه دهقانی فرود آمدند. شبی دزدان، مال آن دهقان را، از خزینه او بردند. دهقان، دلتنگ شد. عیسی دهقان را گفت: فلان نابینا و فلان مقعد را نزدیک من آر: چون آمدند، مقعد را گفت: تو برگردن نابینا نشین! چون برنشست؛ نابینا را گفت: تو برخیز! گفت:

من ضعیف تر از آنم که بر تو انم خاست.

عیسی گفت: چنانک دوش برخاستی، برخیز! آن قوت که ترا دوش بود، امروز هنوز هست. برخیز! چون برخاست؛ دست مقعد به روزن خزینه رسید که در آن مال بود. عیسی گفت: نابینا به قوت یاری داد و مقعد به چشم بدید و برگرفت. ایشان هر دو، اقرار دادند و او را بر است داشتند و مال با خداوند دادند.

داستان «مقعد و کور» از امثال هندی است (کتاب الهند، ص ۲۳- منقول از تعلیقات نامه تنسر، چاپ دوم، متعلق به ص ۹۶ متن).

مصحح و محشی نامه تنسر، در صفحه ۲۲۰-۲۲۱، از تعلیقات آن کتاب، روایتی دیگر را از این حکایت از کتاب «سراج الملوك» طرطوشی (چاپ اسکندریه، ص ۳۱۴-۳۱۵) آورده است که خواندنی است: «ان اعمی و مقعدا كانا فی قرية بفقر و ضر، لاقائد للأعمی و لاحامل للمقعد و كان فی القرية رجل یطعمهما فی کلّ یوم احتساباً قوتهما من الطعام و الشراب، فلم یزالا فی عافیة الی ان هلك المحتسب فأقاما بعده ایاماً فاشتدّ جوعهما و بلغ الضرورة منهما جهده فأجمعا ایهما علی ان یحمل الاعمی المقعد، فیدله المقعد علی الطريق ببصره و یستقلّ الاعمی بحمل المقعد و یدوران فی القرية یستطعمان اهلها، ففعلا، فنجح امرهما و لو لم یفعلا، هلكا».

می بینید که این روایت، در جزئیات، با روایت کشف الاسرار اختلاف دارد. روایت دیگر از نویسنده «نامه تنسر» (چاپ دوم، مجتبی مینوی، ص ۹۶) است:

«وقتی به دیهی از دیه های کنار بیابان، کوری بود. قایدی نداشت که او را گرداند و اسباب معیشت او هیچ جا حاصل نه، و پهلوی او مقعدی بود، همچون او درویش بازمانده. مردی پارسا، هر روز، برای ایشان، لهنه ای آوردی و بدیشان سپردی؛ از آن به کار بردندی.

تا یک روز منتظر همان بودندی؛ وقت اصیل، آن پارسا را مرگ فرارسید و رحلت کرد. یک دو روز برگذشت؛ این هر دو بیچاره، از گرسنگی بی توش شدند. رای زدند که کور، مقعد را به دوش فروگیرد و مقعد او را دلیل شود و گرد خانها و بازار برآیند، معیشت خود بر این طریق مهیا کردند و آرام یافته و به کام رسیده».

روایت نامه تنسر به آنچه از سراج الملوك نقل شد، بسیار نزدیک است، هر چند اختلاف جزئی و کوچک دیده می شود.

فریدالدین عطار نیشابوری، همین حکایت را با اختلاف بسیار در جزئیات و نیز «گرفتن نتیجه اخلاقی» که شیوه پسنیدیده اوست، در اسرار نامه (طبع دکتر سید صادق گوهرین، ص ۵۱) چنین آورده است:

یکی مغلوج بوده ست و یکی کور  
از آن هر دو یک مفلس دگر عور  
نمی یارست شد مغلوج بی پای  
نه ره می برد کور مانده برجای  
مگر مغلوج شد بر گردن کور  
که این یک چشم داشت و آن دگر زور  
به دزدی بر گرفتند این دو تن راه  
به شب در، دزدی کردند ناگاه  
چو شد آن دزدی ایشان پدیدار  
شدند این هر دو تن آخر گرفتار  
از آن مغلوج بر کنندند دیده  
شد آن کور سبک پی، پی بریده  
چو کار ایشان به هم بر می نهادند  
در آن دام بلا با هم فتادند  
مفصلترین روایت این داستان در اخلاق محتشمی خواجه  
نصیرالدین طوسی است (به تصحیح محمدتقی دانش پژوه،  
چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۱ شمسی، ص ۴۳۶) که ترجمه  
گزیده ای است از آنچه در رسائل اخوان الصفا چاپ مصر،  
رسالة هفدهم، ص ۱۵۷-۱۵۸) آمده است:

امثال من کتاب اخوان الصفاء نقل الفاضل مخافة التطويل:  
در امثال هند آمده است که وقتی شخصی بستانی داشت، بر آن  
میوه های لطیف و درختان باردار. روزی دو شخص درویش را  
دید: یکی مقعد و یکی نابینا، برایشان بیخشود و با ایشان گفت:  
شما را در بوستان خود جای دهم تا در آنجا می باشید و به قدر  
حاجت، میوه می خورید؛ به شرط آنکه فساد و تباهی نکنید و مرا  
نرنجانید و زیادتی نطلبید. ایشان گفتند: ما چه توانیم کرد؟ یکی  
از ما می بیند و نمی تواند رفت و، آنکه می تواند رفت، نمی بیند.  
پس صاحب بوستان، ایشان را در بوستان جای داد و بستان [بان  
را وصیت کرد که: ایشان را دار و به قدر کفایت میوه به ایشان ده، و  
برفت. و ایشان می بودند و بوستان بان، ایشان را تفقد و مراعات  
می کرد و میوه می داد تا میوه ها در رسید و به غایت پخته و نیکو شد.  
روزی مقعد، نابینا را گفت: تو پای داری و در بوستان  
میوه های نیکوست که باغبان ما را از آن نمی دهد. چه تدبیر کنیم  
تا ما را از آن تمتعی بود؟ اگر تو راضی شوی، مرا برکت خود  
نشان تا در بوستان می گردیم و من هر کجا میوه لطیف بینم،

گویم: فرمایش رو و باز پس آی و دراز شو! و کوتاه باش! من  
میوه باز می کنم و هر دو می خوریم و اگر چیزی بدان دست نرسد  
به عصای تو باز می کنم<sup>۱</sup>.

نابینا گفت: این رای نیک است. چون بوستان بان بیرون شد و  
در استوار کرد، ایشان بدین کار مشغول شدند و با جای خود  
آمدند. بوستان بان باز آمد، آثار خلل و فساد بدید، گفت: درین  
بوستان که رسید؟ نابینا گفت: من نمی بینم. مقعد گفت: من خفته  
بودم. هم برین وجه چند روز به آن فعل، مشغول شدند تا  
بوستان بان برسد. روزی بیرون شد و در استوار کرد و از سوراخی  
می نگریست تا از افعال ایشان واقف شد و مشاهده کرده. پس  
ایشان را باز خواست کرد. به اوّل انکار کردند. چون او نشانها باز  
داد، معترف شدند و گفتند: با صاحب بوستان مگوی تا ما دیگر  
چنین نکنیم. او قبول کرد و ایشان را پند داد و گفت: هر چه شما  
را باید داد، بدهم. شما این چنین کار نکنید. گفتند: چنین کنیم.  
چون روز دیگر بود، معاودت کردند و او در ملامت بیفزود. و  
اتفاق را صاحب بوستان در آمد و او حال بگفت. صاحب بوستان  
گفت: من چه دانستم که با ایشان نیکویی کنم؛ ایشان معیشت من  
تباہ کنند و ندانستم که مقعد، نابینا را برگرد و این حیلت سازند و  
ایشان مستحق عقوبتند. پس بفرمود تا غلامان، ایشان را عقوبت  
کردند و بیردند در بیابان دور بیفکنند تا از گرسنگی و تشنگی بمیرند  
یا سبعی ایشان را بخورد، چنانکه آدم و حوّا را از بهشت بیرون  
کردند. و مراد حکما، از مقعد نفس است و از نابینا تن و بوستان  
دنیا و بوستان بان عقل و صاحت بوستان (ظ: صاحب بوستان) خدای  
تعالی و حال ایشان متابعت هوّی و هلاکشان برین وجه<sup>۲</sup>.

غیر از منابعی که که سابقاً ذکر گردید، روایت دیگری از این  
حکایت در قصص الانبیاء نیشابوری (به تصحیح حبیب یغمائی،  
از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۷۱، آمده است و  
آقای استاد عبدالحسین زرّین کوب هم سابق بر این در یکی از  
کتاب خود (نه شرقی، نه غربی ... ص ۴۹۵) بدین قصه اشاره  
کرده و در باب آن توضیح داده اند.

۱. متن اخوان صفا: وما اعتذر وصولیدی الیه، اضربہ بعصاک الی ان یقع  
فتشیلہ بیدک انت. اصل: بعضاً بار می کنیم.

۲. رسائل اخوان صفا، رساله ۱۷، از جسمانیات طبیعیات ۳: ۱۶۴ چاپ  
مصر پیداست که در اینجا ترجمه گزیده ای از آن شده است.